

## ما و رسانه های خبری نو!

با وجود آنکه نیازی به تذکر دیده نمی شود، نویسنده توجه، خواننده محترم را به تخنیک «انترنیت» میذول می دارد. هموطنان انجنیر ما، منجمله محترم دیپلوم انجنیر قیس کبیر و محترم دیپلو انجنیر کریم عطائی، با زحمات پر لطف شان ما را از همچو اطلاعات و انکشافات حیاتی تازه و مفید علم و تخنیک مستفید می سازند، که شخصاً بحیث یک مو سفید، به ارتباط خدمات ارزنده ایشان، ابراز تشکر می کنم.

اینرا هم باید یاد آورنمایم، که تسهیلات متذکره تخنیک جدید، علاوه از آنکه در جهان دگر گونی های غیر قابل تصور را بوجود آورده است، طبیعتاً جوانب مثبت و منفی را نیز با خود می داشته باشد. البته نقص در تخنیک نه، بلکه در شیوه استفاده نا درست از آن، زیانبار شناخته می شود. یکی از جوانب مثبت در تاریخ بشر اینست، که وسیله ارتباط و دستیابی به خبر را، از دست انحصار و سانسور رژیم های مطلقه و دیکتاتور، تا حدی ر بوده است، در عین زمان با وجود آنکه ریزش اخبار توفان مانند، در مراحل نخست دشوار می سازد، تا راست را از داخل هزاران دروغ ممکن تفکیک نمود، ولی اگر ازین «میدیا»، بصورت درست استفاده شود، پیشرفتی است که، که نمی توان فوراً قادر به ارزیابی همه ارزشهای سودمند آن گردید.

همه می دانند که این تخنیک و انکشافات تحقیقاتی در کیهان و ماهواره های بی شمار آن، در تحت چه نوع همکاری بین المللی، پدیدار گردیده، جهان و انسانهای آنرا با هم نزدیک ساخته است. چنین نزدیکی ها به تفاهم نیاز دارد.

آرزو اینست که ازین وسایل بنفع انسان و انسانیت، در راه روشن ساختن اذهان مردم، بخصوص اذهان مردم ما و انتقال معلومات مفید علمی از منابع مختلف جهان، استفاده بعمل آید و با اعزام پیغامهای صلح هموطنان، روزی مردم ما نیز ازین آتش تباہ کن نجات یابند. طوریکه دیده شده است، ازین وسیله، به اهداف نا مناسب، انتقال اطلاعات نا درست و تفرقه افگنی نیز کار گرفته می شود.

سرعت پخش آن، بی نهایت سریع بوده است، انجنیر صاحب عطائی در باره ریکارد جدید انتقال چنین محموله ها، بمثابة دستاورد انجنیران آلمانی، ما را مطلع ساخته اند. حتی در کشور بحرانی ما نیز، تخنیک اطلاعاتی جدید، تحت شرایط خاص راه یافته است.

نویسندگان صاحب قلم و با تجربه در کار مطبوعاتی و سیاسی، بخوبی می دانند، که با چه ساده گی ارسال میلیون ها «ایمیل» را در وقت کم، به سراسر دنیا انجام می یابد. در چنین وضع باید جدی و غیر جدی را از هم تفریق نمایم. در دو نوشته صاحب قلمی، در رابطه با موضوعات فرهنگی، مطالبی را خواندم، نقاط مهمی را در نوشته های ایشان یافتیم که باعث تحریک نگرانی های جدی بنده نیز در رابطه با هویت ملی ما و مصئون ماندن فرهنگ نیاکان ما گردیده است. با صرف نظر از اینکه در برخی از نقاط طرز دید و برداشت سیاسی ایشان، من دید خود را دارم ولی نمی خواهم چیزی بگویم، اما در مورد «تهاجم فرهنگی همسایه ها و دیگران...» با ایشان کاملاً همونوا می باشم، امید است سائر صاحب قلمان، به این جهات مطروحه توجه جدی نموده، به توضیح مسائل بپردازند. ذکر منابع مستند تاریخی در نوشته های ایشان، در رابطه با کلمه «افغان» که نه نام یک قوم، بلکه «هویت تاریخی» است، خیلی ارزشناک یافتیم. از اینکه مردمان قدیم کشور کنونی ما با اهلی ساختن اسپ شهرت و سروکار داشته اند، می توان در یک فورمولبندی متفاوت در گزارشات «هیروودوتس» مشاهده نمود: «قبیله کوچی معروف به «ساگرتایونی» (یا «سگرتیونی») - مردم پارسی زبان، ملبس با نیمه لباس پارسی، نیم «پکتوان»، مجهز با یک اردوی ۸۰۰۰ اسپ...» (هیروودوتس، در کتاب اولاف کروی، ۱۹۵۸، صفحه ۲۹)

به همین ترتیب در مشابهت با ترویج و نسبت نا درست کلمه «افغان» که به قوم مهر زده اند، در رابطه با اصطلاح «پتان» نیز چنین غلطی جریان دارد. مؤلف اینکه اصطلاح «پتان» را بکار برده است، خود اعتراف هم می کند، که این نسبت درست نیست. این اصطلاح از طرف هندی های محلی، به همه عساکر و افرادیکه با قوای اشغالی در ادوار مختلف به هند وارد گردیده بودند، بکار برده می شده است.

وقتی از وحدت ملی حرف در میان باشد، باید اصولی مراعات گردد، که دایره اشتراک کنندگان به نفع عموم جامعه در نظر گرفته شود، محدود و منحصر به نژاد و گروپ خاص نباشد. قبل از همه یاد آور می شوم که من پیرو

اصولی هستم که هیچ ملتی، اگر بمثابة مجموعه از انسانهای با کرامت و حرمت در نظر گرفته شود، بر دیگری نه برتر و نه از دیگری پایینتر می دانم. زیرا کرامت همه در نزد من از تعرض مصئون است. درین نوشته های متذکره نسبتاً مفصل، نویسنده زیر دست که بسویه عالی، بزبان دری تحریر یافته بود، از یک «ایمیل» و از کدام «ویدیو کلیپ» نام برده شده بود. اگر بجای ایشان می بودم، از محتوای چنین اسناد، نقل قول نمی نمودم. در نوشته از اصطلاحات خراسان و غیره، بشمول کلمات زشت و نامناسب دیگر از خلال همان مطالب نام برده شده بود. هرگاه انواع عکس العمل های هموطنان ما را، در مقایسه با ابعاد و عمق مسایل غم انگیز در نظر بگیریم، چنین مسایل ممکن در حالت عادی واقع نشود.

باید پذیرفت که برخورد با چنین افراد، نیازمند توضیح بوده، نه آنکه احساس خصومت و یا ضدیت تشدید یابد. آخر هر فرد صاحب قلم و با دانش کشور، اقلأ یک لحظه هم، از خود بپرسد که این جامعه و مردم آن در چه حالتی قرار دارند؟ از شهر های پیشرفته ایالات متحده آمریکا، کانادا، ناروی و سویدن و یا آلمان و فرانسه، چه بسی نوشته های ایدئولوژیک و تبلیغاتی بی نیست که دیده نشود. بعضی ها، از رژیم های گذشته و رهبران آنها، توصیف نامه ها به نشر می سپارند و بعضی هاهم در همین حالت بحران بی پایان بیش از سی سال، ترشحات ذهنی مشروح خود ها را توأم با تلاشهای احتمالی دریافت دلیل و یا تبرئه از اعمال گذشته فاجعه افزا، از طریق همین «میدیای» جدید و راحت ( برای بعضی ها ممکن ارزان باشد)، به نشر می سپارند، ممکن متون تحریری خود ها را «تیوریک» و رهنمودی هم بدانند.

همین امروز، یکی از دوستان کتابی را که در ماه می ۲۰۱۱ از چاپ بیرون شده است، برایم بقسم تحفه فرستاده است. نویسنده کتاب، یک خانم خیر خواه آلمانی بنام، «کلارا شیفتز» است، که ۲۱ سال قبل شفاخانه ایرا در «چک وردک» بنیاد نهاده است. در پشتی کتاب می خوانیم: «من از انسانها منصرف نمی شوم.» و همچنان سؤالی روی همین پشتی کتاب دیده می شود: «افغانستان، کشوری بدون امید؟».

در مقدمه کتاب، همین خانم که ۲۱ سال، خدمات طبیی مجانی به هموطنان ما، فراهم ساخته است، چشمدید خود را خلاصه چنین ارزیابی می نماید: «... طبیعی است که جنگ عواقب زیانبار بجا گذاشته است. کلانسالان در بین افغانها، از آوان طفولیت فقط ظلم و بیرحمی دیده اند. زنده گی در مهاجرت، اعضای کشته شده فامیل، شکنجه، هتک حرمت و تجاوز، بازداشتها بدون دلیل و بی موجب و خانه های سوخته. همه اینها را باید خود تنها تحلیل و تجزیه نمایند. آنها مانند عساکر خارجی توظیف شده در هندوکش تداوی روانی نمی بینند. آنها به مناطق مصنون انتقال نمی یابند. آنها باید آنجا بمانند و خود واهمه ها، غم واندوه، تعدی، تجاوز و افسردگی را متحمل شوند، بدون آنکه مراقبت هدفمند از آنها صورت گیرد. - بر حسب تخمین، ۷۰ فیصد افغانها افسرده و دلتنگ تخمین شده اند. انسانهای ویران شده را نمی توان دو باره مانند از هم ریختن خانه قطعه بی آباد نمود؛ یک پای قطع شده و یا خانه سوخته با تمام داشتنی ها. «کمک اعماری» درین کشوری که جنگ از زمانه ها جریان دارد، عجیب بنظر می رسد. انسانهایی که جنگ دوم جهانی و یا زمان بعد از جنگ را دیده اند، ممکن درک نمایند، که من راجع به چه صحبت می کنم...» ( کلارا شیفتز با ریگینا کارستینزن، «رو و هلت»، صفحه ۱۰، می ۲۰۱۱)

کشور ما دارای تاریخ کهن است. هیچ یک انسان فرهنگ دوست، به گذشته های جامعه خود، به ارزش کم نمی نگردد ولی بخاطر همزیستی صلح آمیز، گذشته را در پیوند با مسایل گذشته و حال را با شرایط حال می پذیرد. خصوصیت اجتماعی بودن بما حکم می کند، که بدون هیچ گونه تبعیض با در نظر داشت، احترام به هر فرد، بر مبنای قانون، مکلفیت های خویش را در جهت اعمار جامعه انجام دهیم. همبستگی در چهارچوکات وحدت ملی، باید هیچگاه، به پیشبرد سیاست، در تحت نام یک گروپ خاص اجتماعی، اجازه ندهد. از همان لحظه ای که یک انسان در حیطة حاکمیت دولت، آنطوری که در جهان متمدن امروز معمول بوده، بنا بخواست خودش، حق تابعیت دولت را حاصل می دارد، از هر نژاد و مذهبی که باشد، بر اساس دریافت همین هویت تابعیت کشور فعلی ما افغانستان، باید با تمام معنی مطمئن باشد، که با همه دارای حقوق مساوی انسانی است.

سابقه اقامت، باید حقوق بیشتر را به شخص نبخشد ولی می تواند، سابقه اقامت، بنابر شناخت عمیقتر وی ازین سرزمین، آشنائی وسیعتر از فرهنگ دیرینه مردمان بومی، آشنائی با زبانهای مختلف موجود کشور، برایش امکانات بهتر، در دریافت شغل، نقش بهتر اجتماعی و یا سیاسی که امری است مشروع، فراهم سازد. اما چنین تجارب و مهارت ها به وابستگی نژادی ارتباط داشته نمی تواند.

اصولاً هر زبان و در هر کنج دنیا که باشد، بذات خود بمثابة نتنها وسیله ارتباط و تفاهم انسان است، بلکه شاخص شیوه تفکر، احساس و خواست مردمان شناخته می شود، که بدون آن نمی توان به محصول فرهنگ انسانی، پی برد.

در همین رابطه «اولاف کروی» چنین گزارش می دهد: «**هیپتالی** ها با سقوط امپراتوری آنها، نابود نشده اند. ممکن است که بسلسله میراث های دیگر لقب خان، نشانی که ننتها در بین پشتون ها («پتان ها»)، بلکه در سراسر پنجاب و خارج از آن، جائیکه اصرار بر آگاهی از منشأ آسیای مرکزی صورت می گیرد، مورد کاربرد است. همچنان کلمات معین با ریشه «**منگولیایی**» دیده می شود، که بسمت جنوب در نتیجه مهاجرت ترک نژاد ها در بین پشتون ها آورده شده است، تا امروز حفظ شده است. بطور نمونه، اولاف کروی از کلمه «**اولس**» («ولس»)، بمعنی قبیله، «**برمته**» به نسبت حمله بر شخص دشمن و یا رمه و گله و غرامت گرفتن بعلت عمل نا درست، «حشر»، بخاطر کمک دسته جمعی به دوستان، بطور نمونه در وقت جمع آوری حاصلات زمین و غیره. ( اولاف کروی، صفحه ۸۵ )

از جانب دیگر طوریکه، در یکی از مقالات هم تذکر رفته است، نوشته های را دیده ام که یک نویسنده در برابر اصطلاح «لویه جرگه» حساسیت نشان داده، این رسم را میراث پشتون ها دانسته، در حالیکه همه می دانند که «جرگه» اصطلاح قدیمی آسیایی است که چنگیز از آن کار گرفته است.

. ولو هر قدر درد آور هم بوده می تواند، نویسنده با وجود یاد آوری وقایع تاریخی و سائر انکشافات و جریانات عینی پروسه های قانونمند، در مسیر تکامل، چه بطی و چه سریع، امید آنرا از دست داده است، که کوتاه نظران ایکه در قید «احساسات» محلی، نژادی و تعصبات گوناگون و یا احتمالاً طراحان اهداف سیاسی مرموز، و یا علنی رسوا مشغول اند، از انحرافات آنها نجات داده بتواند و یا مانع پیشرفت اهداف شوم چنین حلقات احتمالی شیطانی شده بتواند. همچنان هیچگاه آماده به پیشبرد «جدال» های علمی و مفکوری هم نمی باشد.

وقتی بخواهیم در تقویت پروسه وحدت ملی، عمل نماییم، باید آماده گی و نیروی فکری و انسانی خود را در جهتیکار ببریم، تا به عمق درد ها و آلام فرد فرد جامعه ما، اصولاً خود را واقف سازیم، برداشت های ممکن اشتباه آمیز افراد جامعه مانرا فوراً با مهر «خیانت» نکوبیم، بلکه با غمخوری، در پی روشن ساختن موضوع، بوی یاری رسانیم، تا تفاوت های ممکن مختلف را، بمتابۀ عامل دوری از برخی از اعضای جامعه، نپذیرد، بلکه از طریق پیشبرد «دیالوگ» معمول سازنده، در فضای اعتماد حل و فصل نمود. همه ما خوب می دانیم که در جریان مباحثات سازنده، هر یک چیز تازه می تواند، بیاموزد و در طول عمر انسان، برای آموزش هیچ وقت دیر نیست. در تکیه کلام مردم عوام آلمان، شنیده ام که می گویند: «**انسان میشود مانند گاو شیری پیرشود ولی همیشه آموزش چیز نو بر دانش آن علاوه می گردد.**»

حال با خونسردی کامل، برای اینکه اتحا دیرینه مردم از هم نپاشد، باید به حقایق تلخ توجه نماییم. در بحران فغانستان که بیک آتش سوزی وسیع وتباه کن شباهت داشته می تواند، معقول آن خواهد بود، تا نخست آتش را خاموش کرد، بعد به متخصصین وظیفه داد، تا عوامل و منشأ آتش سوزی را ارزیابی نمایند. همه می دانند که بر علاوه تعداد بی شمار هموطنان ما، بعد از آغاز بحرانات قریب سی و پنج سال قبل، حدود قریب شش و نیم میلیون کم و زیاد اتباع کشور، از دهات و شهر ها، از تعلیم یافته گرفته تا، انسانهای محروم از نعمت سواد خواندن و نوشتن، به مهاجرت و فرار از وطن مجبور گردیده اند. کتله های بزرگ آن در پاکستان و ایران و بعد احتمالاً، هندوستان، روسیه، ترکیه، اروپا، کانادا، ایالات متحده آمریکا، استرلیا، زیلاند جدید، کشورهای عربی خلیج و غیره قریب در تمام کشور های جهان متواری شده اند.

همین اتباع کشور ما در کشور های مختلف از شرایط زندگی همگون برخوردار نبوده اند، اگر احیاناً عده از جمله هزاران مهاجر هموطن ما که در آنکشور ها تولد یافته و با چه محرومیت ها و سرگردانی های والدین بزرگ شده اند، طبیعتاً مانند کلانسالان ما که در افغانستان زبان دری و یا پشتو می آموخته اند، فارسی را بعنوان مثال در ایران با لهجه ایرانی و احتمالاً پشتو را در پهلوی اردو، با لهجه پشتون های آنطرف خط دیورند، آموخته باشند، آنهم در صورتیکه، فرصت شمول به مکاتب رسمی پاکستانی و یا ایرانی داشته بوده باشند. آیا دانشمندان و قلم بدستان ما در ایالات متحده آمریکا، کشور های اروپائی و غیره، دقیقاً واقف اند، که یک طفل مهاجر افغان در کمپ های، استان سیستان و بلوچستان، مشهد، بم و یا احتمالاً در رشد و سائر محلات، چه امکانات تعلیم و تربیه را دارند؟ حال اگر مردم محل در افغانستان از چنین هموطنان ما، که اگر بوطن عودت نموده باشند، کلمات نوع مروج ایرانی، چه تهرانی، رشدی و یا لوری و غیره شنیده شود، و به همین ترتیب آنعه از هموطنان ما که کلمات پشتو پشاور و یا کویت و قبایل آزاد را بزبان می آورند، چرا در برابر آنها حساسیت وجود داشته باشد.

برخلاف و وظیفه مسولین دولتی در درون جامعه، آنست که اجازه ندهند تا به میل حلقات سیاسی ایکه، در زمان مهاجرت در خارج دفاتر داشته اند و حال احتمالاً تلاش برای جذب طرفداری آنها داشته باشند، خود را به اصطلاح «هم مهاجر» بجای «هموطن» جلوه دهند، به تغییر لوحه های قدیمی و تغییر کلمات معمول سابق رسمی، بی مورد بپردازند. چنین عمل دشمنی با فرهنگ کهن همین وطن همه ما و بازی با آرامش مردم ماست. این چنین تلاشها را می توان، حرکت بسوی مشی تسلط و هژمونی فرهنگی بیگانه دانست. اگر کلمات جدید زبانها، در هر فرهنگ زبان

رشد می نماید، آنرا مثبت می خوانیم. زبان فعلی آلمانی، بعنوان مثال از گروپ زبانهای «اندو گرمان» شناخته شده است، ولی در فرهنگ زبان آن یک عالمی از اصطلاحات بیگانه، نظیر عربی، لاتینی، فرانسوی، یونانی، انگلیسی و غیره جا داده شده است، با ترجمه کتاب مقدس مذهبی آنها، یعنی انجیل، بر رشد و غنای هر چه بیشتر این زبان علمی افزوده است، که در حال حاضر بیش از ۱۰۰ میلیون آلمانی زبان، به آن مربوط اند و هر روز و هر سال بر غنای آن می افزایند، ولی هر کس در ساحة حاکمیت دولت خود.

چنین اقدامات، نا اندیشانه، نظیر فرود آوردن لوحه پوهنتون و یا پوهنخی، ممکن در بین مردمان داخل کشور ما، که بیشتر در آتش جنگ سوخته اند، روحیه ای ایجاد نماید، که گویا این اصطلاحات «مهاجرین» جدید تر و یا «مدرن» تر اند. در حالیکه نسل های سابق ما، موازی با مطالعه کتب چاپ ایران، مسکو، پشاور و کابل و غیره را بزبانهای دری و پشتو مطالعه می نمودند و بدون شک با کلمات «پزشک»، «دانشگاه»، «دبستان» و «دبیرستان» و غیره آگاه بوده اند، ولی افراد بدون داشتن نعمت خواندن و نوشتن، همه با اصطلاحات و یا کلمات «مکتب»، «لیسه»، «پوهنتون»، «محکمه» بجای داد گاه، همه در طی قرون و نسل های پی در پی، بطور شفاهی آشنا بوده، علاوه از آنکه نیازی به تغییر دیده نمی شود و درست هم نیست که تغییر داده شود، زیرا جوانان داخل کشور، درین سی و پنج سال در مقایسه با فرزندان مهاجر، بیشتر از امکان تعلیم محروم بوده اند. بناً اولاً به جوانان داخل کشور ما، نباید بنظر بی توجهی نگریسته شود. قبل از آنکه جوانان محتاج و نیازمند داخل کشور را از نعمت سواد مستفید ساخته باشیم، نباید آنها را از کلمات قدیمی جامعه ما، که اقلماً بطور شفاهی آموخته اند، محروم سازیم. جوانان تعلیم دیده عودت کننده، چه دلخوا و چه جبراً بکشور برگشته اند، با مهارت آموزشی که دارند، باید اصطلاحات قدیمی مانرا که جز فرهنگ کهن است، یادداشت نموده، بیاموزند. لازم است تا برای آنها توضیح داده شود، که همین اصطلاحات، میراث اباء و اجداد آنهاست. حال که دوباره بوطن برگشته اند، مصلحت اینست که بجای وفاداری، بکشور دوران مهاجرت اش، مکلفیت دفاع از قلمرو اباء و اجداد اش را در نظر گیرد و بجای، «هم مهاجر»، با اصطلاح هموطن آشنایی حاصل نماید.

از جانب دیگر تأثیرات مذهب و دین مقدس اسلام و معتقدات به محتوای کتاب مقدس مسلمانان، قران شریف، انقدر عظیم بوده است که کلمات بی شمار در زبان دری و پشتو از زبان عربی پذیرفته شده است. چرا این کلمات که حل مشکل را فراهم ساخته است، و مردم ما با آن عادت کرده اند، دور سازیم؟ آتم از لوحه های رسمی، آیا افغانستان از جانب این دست های مرموز اشغال است؟

آنچه به نویسندگان محترم، که سالیان دراز از وطن دور بوده اند، عرض می دارم، تا بدون داشتن اسناد با اعتبار تثبیت شده مطابق نورم های معمول بین المللی، به هموطنان خود، که از مجبوریت مهاجر شده اند، فوراً مهر خدمتگذاران خارجی نزنند. افساً و خنثی ساختن چنین فعالیت ها باید در ساحة مسئولیت دولت سپرده شود. در صورتیکه یک دولت، به کنترل چنین اعمال توجه نکند، تاریخ حکم خود را صادر خواهد کرد.

و قتی دو زبان را کسی با همدیگر بخواد مقایسه نماید، باید دارای عقل و درایتی باشد، که تفکیک نماید که این مقایسه را بر حسب کدام شاخص ها انجام می دهد؟ هدف در مقایسه چیست؟ کدام ارزش و محتوا ها را مقایسه می کند؟

فرض کنیم که یک شخص بطور نمونه، با دو زبان آشنایی داشته باشد، مثلاً یکی زبان مادری و دیگری زبانی باشد که برای تحصیل علم در یک ساحة مشخص آموخته است. حد اعظمی ممکن همین شخص قابلیت خود را بوسیله این دو زبان مقایسه بتواند، که با کدام زبان او بهتر و روانتر صحبت می تواند و یا ممکن اگر در گفتار خود صادق باشد، شاید احساس نماید که بوسیله کدام زبان، بهتر نوشته می تواند و به همین ترتیب از کدام زبان، حین شنیدن، مطالب را بهتر به حفظ سپرده می تواند و یا در نهایت، خود تجربه کرده باشد که با کدام زبان، بسرعت متن را خوانده می تواند. چنین مقایسه ها، با اصل زبان ارتباط نداشته، بلکه تابع اهلیت، مهارت و استعداد فرد است، که از گنجینه زبان و علم چه بهره گرفته است. حال اگر احیاناً در یک ساحة مورد ضرورت اش، در یکی از زبان ها، مطالب تحریر یافته وجود داشته باشد و در زبان دیگر بدسترس وی قرار گرفته نتواند، ولو در زبان اولیه خوب مسلط هم نباشد، باز هم امکان آنرا دارد که با قبول زحمات بیشتر، بوسیله همان زبانیکه کمتر بر کلمات آن مسلط است، به هدف علمی و مورد نظر برسد. روشن است که در چنین حالت، زبانیراکه بهتر مسلط است در همین مورد، برای حل مشکل او بکار نمی آید، ولو زبان مادری وی هم باشد. زبان چنان هنر و وسیله برجسته ایست که در حیات انسان بقول معروف، به هر تعداد زبان که تسلط کسب گردد، انسان به همان تعداد، به نقش انسان، ایفای وظیفه می تواند، یا به همان تعداد انسان مبدل شده می تواند.

بناً کدام منطق و عقل به کدام شخص، امکان می دهد، که در باره برتری یا خوبی و بدی یک زبان قضاوت کند، بخصوص که بخود تکلیف فرا گرفتن انرا قبولدار نشده باشد باشد. در مثال فوق، چنین فهمیده ام، که نقش یک زبان را، باید با قابلیت و مهارت یک انسان ارتباط داد، که موصوف با چه کیفیت بر زبان تسلط دارد و دوم اینکه کدام

محتوای آگاهی علمی را با ذکر مؤثر و مناسب کلمات، چه موزون و چه عادی، بر وسیله دست داشته ذخیره می‌تواند، تا مورد استفاده دیگران قرار گیرد. بناً وقتی با کدام زبان آشنائی نداشته باشیم، در مورد آن ممکن فکر هم نکنیم، پس چه مورد است که لاف مقبول بودن آنرا بزبان آوریم.

خوشبختانه در تاریخ بشریت انکشافات بس عظیم در ساحة کمپیوتر صورت گرفته است. زبانهای بی حساب برنامه نویسی، و سایل جامد یا « هارد ویر» را بفعالیت انداخته اند. این « دنیای دی جیتال» به انسان، چنان تسهیلاتی را بوجود آورده است، که چنین تخنیک، در آینده نه چندان و وظیفه ترجمان را در همه زبانها بدوش خواهد گرفت و به ارتباطات هر چه بیشتر انسان خواهد افزود. اینرا هم نباید فراموش نمود که هر زبان که دارای قواعد و ذخایر کلمات خاص خود اند، کلمات بمثابه ظرفیت های انتقال دهنده مفاهیم و معانی بکار برده می شود، بشرط آنکه بکار برنده کلمات، مهارت و دانش خاصی داشته باشد، تا از همچو کلمات در اهداف علمی و خبری کار گرفته بتواند. از جانب دیگر باید فراموش ننمائیم، که در آغاز اختراع زبان و بخصوص خط و کتابت آن، از چنین نعمت همه انسانها و همه جوامع برخوردار نبوده اند. حال هم، بر دانشمندان و صاحب قلمان لازم است، تا از مهارت خویش، بفریب و بیراهه کشانیدن انسان عادی، آنطوریکه البیرونی در مورد مردم عوام مذهبی هند، تذکر داده است، کار نگیرند.

من با کمال حفظ احترام به همان هموطنان ما که ممکن قریب سی و پنج سال قبل ویا بیشتر از آن، میهن را بنا بر عوامل مختلف ترک نموده، احتمالاً دوباره بوطن بر نگشته اند، ولی خاطرات نیک ایکه از میهن زیبای مان دارند، تنها از دید و یا خاطرات محدود شخصی خویش که ممکن نو جوانی و جوانی، طالعمنند داشته بوده باشند، حال با احساس دوری از آن، در ذهن خیلی تازه جلوه نموده بتواند، باید فکر نشود که این کشور و سیستم های سیاسی گذشته، که چنین هموطنان احتمالاً حامی و جانبدار آن سیستم ها بوده باشند، ممکن برای همه همچو هموطنان و همسنان آنها، با خوشی و راحت سپرنشده باشد. اگر بر کسی خوب هم سپری نشده باشد، باز هم وطن را دوست دارد، مگر بی عدالتی ها و تلخیهای ناشی از ستم سیستم را فراموش نمی توانند. ممکن یکی در شرایطی قرار داشته بوده باشد که بعنوان مثال، در روز های گرم سوزان رخصتی تابستان، زیر سایه های خوشگوار استالف، پغمان، سالنگ و گلپهار و روز های سرد زمستان کابل را، با هوای دلپذیر جلال آباد عوض کرده باشند، حتی کسانی هم ممکن وجود داشته بوده باشند، که برای آنها لباس «مدرن» و وسایط یا «مودل» موثر های مختلف در اختیار بوده باشد.

در پهلوئی همچو شرایط، بیقین که همسنان برخی ازین هموطنان، (که از متون توصیف آمیز آنها در باره وطن ما، ستایش می نمایم.) در گرمی های سوزان یا کرچی های بار سنگین حتی با پاهای لچ کش می کرده اند و یا از طریق انواع روز مزدوری ها، به غم دریافت لقمه نانی بوده اند. (تفصیل ایجاب کتاب جداگانه را می نماید). من یکبار دیگر احترامانه عرض می کنم که ما، به نزدیک شدن هموطنان ضرورت داریم. در جوامع ایکه به ابحار راه دارند می گویند، « وقتی کشتی به غرق شدن نزدیک می شود، موش های بزرگ اول می پرند». بناً باید بدانیم که هموطنان ما اگر از نعمت سواد خواندن و نوشتن برخوردار اند و یا خیر، به هر زبان ایکه حرف می زنند و هر عقیده ایکه دارند و غیره و غیره، باید دارای حقوق مساوی باشند و کرامت آنها، مانند سایر انسانها از تجاوز مصئون بماند.

وقتی به جملات تشریفاتی و احساساتی برخی ها تعمق بخرچ دهیم، گاهی چنین انتباه می گیریم، که در راه تحقق وحدت ملی، ما بدون آنکه قدم اول را برداشته باشیم، به توصیف نتایج قدم دومی خیالی می پردازیم.

قبل از آنکه در جامعه ما تعلیم عامه در همه جوانب مورد نیاز برای همه اتباع جامعه، در مطابقت به میل و استعداد طبیعی و وضع جسمی و روانی هر فرد عملی نگردیده باشد، و تا زمانیکه شهروندان و اتباع کشور، به شخصیت های قادر به خواندن و نوشتن و استقلال فکری ایشان دست نیافته باشند، چگونه می توانیم، در مطابقت به اوضاع داخلی و بین المللی از نیروی اصلی آنها، در پروژه دموکراسی کار بگیریم؟

وحدت ملی باید هیچ کس و هیچ گروپ اجتماعی را، قدغن ننماید، بدون آنکه به ارزیابی علمی پرداخته نشده باشد. اصل جدال استدلال باید در همه سطوح اجتماعی با حفظ صمیمیت و همبستگی هموطنی در اصول وحدت ملی ما، به رسیدن به صلح سراسری عملی گردد. تفکیک مجرم را از غیر مجرم باید با دقت در نظر گرفت. ثبوت جرم یک شخص به حقایق راه کسی که عملی انجام نداده است، حتمی حکم نمی کند.

هر یک از ما باید، به اصطلاح مردم ما، سر به گریبان خود کنیم، در آبادی چنین ویرانی ها در افغانستان، آنطوریکه ده سال قبل از «ایجاد ملت» و یا آبادی ملت در بن نام برده اند، به نیروی زیاد نیاز است، کوتاه نظری ها و پیش داوری ها نباید، مانع همبستگی و همکاری با همدیگر، بخاطر اعمار وطن گردد. جرأت شهروندان و هموطنان در راه نیک امر مبرم زمان ما، شمرده می شود.

ختم